

قانون و شخصيت

(۸)

۳ - استقلال و اتکاء

از نظر اجتماعی مهمترین عاملی که در عقب ماندگی جامعه‌ای مؤثر بوده و هست پرورش نیافتن قوه استقلال در افراد و اتکاء خارج از حد آنها باسور، وسائل و اشخاصی خارج از نفس خود آنها میباشد. برای اینکه ملتی بتواند در انجام کارهای مختلف اجتماعی موفق باشد و در بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی خود بکوشد باید افراد آن متکی بنفس مستقل و امیدوار باشند. فعالیت‌های مختلف زندگانی اجتماعی احتیاج بان دارد که افرادی قدم پیش نهند و با ایجاد وسائل مناسب برای تولید و توزیع اقتصادی، شرایط بهتری را برای زندگانی همگان فراهم کنند و علاوه هر کس، در هر کار و مقامی هست، با قدرت، علاقه و ایمان کامل وظایف خود را به بهترین وجهی انجام دهد. حال ببینیم آیا این شرایط در تمام خانواده‌های ایرانی آموخته میشود و کودک را مستقل و معتمد بنفس بار می‌آورند یا خیر؟ متأسفانه باید گفت که اکثر خانواده‌ها اصولاً درک و مفهوم غلطی از وجود و حالات کودک دارند. کودک موجودی فرض میشود که اصولاً قادر به فهم و درک اسور نیست و همیشه احتیاج به مراقبت و دخالت پدر و مادر دارد. البته این اسر در مورد سالهای اولیه کودک لازم میباشد، ولی نقش قیمومت و سرپرستی پدر و مادر با اینجا ختم نشده و در دوران‌های مختلف حیات فرد ادامه می‌یابد. بطوری که حتی در بزرگی نیز پدر و مادر راه و رسم زندگی را برای اولادشان انتخاب میکنند و نظرات و سلايق خود را باو تحمیل مینمایند. تا آنجا که حتی زن یا شوهر فرزندان را نیز مطابق با طرز فکر و سلايق خود (و بجهاتی که معمولاً فقط برای خود آنها سوجه بنظر میرسد) بدون اینکه توجه صحیح به نظر و خواست خود آنها داشته باشند انتخاب مینمایند!

اجازه بدهید جریان رشد کودک را در یک خانواده معمولی در نظر آوریم. اغلب پدر و مادرها (یا اقل پدر و مادرهایی که آنقدر وسع مالی دارند که وقت بیشتری را صرف اولاد خود نمایند) معمولاً کلیه اعمال و رفتار کودک را تحت نظر میگیرند و دقت میکنند که افکار و رفتار او مطابق با تصوراتی باشد که خود آنها از مفهوم « خوب » و « اخلاقی » دارند. آنها به کودک دستور میدهند که دستهایش را بشوید، پیراهنش را کثیف نکند، در اطاق میهمانها نیاید، فضولی نکند و... و... و هزاران عمل دیگر را به کودک بصورت فرمان تحمیل میکنند. البته در ابتدا کودک قادر نیست که احتیاجات خود را شخصاً و بدون کمک پدر و مادر وسایرین برآورده کند، ولی دخالت پدر و مادر باید اصولاً بصورت راهنمایی و مشورت باشد تا آنکه شخصیت خود کودک محفوظ بماند و رفته رفته عادت کند که درباره بعضی اسور خود مستقلاً تصمیم گرفته عمل نماید. استقلال کودک با این ترتیب حاصل میشود که پدر و مادر وقتی کودک را مهیا دیدند در ابتدا انجام بعضی کارها را که از عهده او بر

می‌باید بخودش واگذار کنند و رفته رفته دامنه استقلال فکر و عملش را توسعه دهند تا بالاخره فرد بتواند خود در بزرگی نسبت به کلیه مسائل زندگی گامش را بردارد. ولی در ایران رسم آنست که کودک را از همه جهت تحت قیود و محدودیت‌های سخت داشته باشند و باو استقلال و آزادی عمل ندهند و تصور میکنند که وقتی کودک بسن معینی از بلوغ طبیعی رسیده ناگهان چراغ عقل در سرش روشن میشود و آنگاه میتواند نسبت به کلیه مسائل مستقل اقدام کند! در صورتیکه وقتی کودک عادت کرد که در کلیه مسائل حتی مسائل کوچک و پیش پا افتاده روزانه هم از نظر وسیل پدر و مادرش پیروی کند، این حالت پیروی و اتکاء جزء وجود و شخصیت او میشود و در آینده هم نخواهد توانست روی دو پای خویش بایستد و همیشه مجبور خواهد بود که به پشتیبانی پولی، مقامی و احساساتی سایرین تکیه داشته باشد. (۱) این احتیاج به اتکاء بسایرین در اجتماع ما بصورت مختلف ظاهر میشود که بعضی از آنها را بصورت مثال ذکر میکنیم.

یکی از آثار فردی و اجتماعی این حالت اتکاء و عدم استقلال آنست که غالب افراد از زندگانی و کار خود راضی نیستند و غالباً نمیدانند که «چرا زندگی میکنند»، فلان کار را انجام میدهند و یا فلان حالت را دارند! علت این امر آنست که همانطور که ذکر شد غالباً خود افراد زندگانی، حرفه و حالات و عواطفشان را انتخاب نکرده‌اند و این آثار از طرف سایرین (مخصوصاً پدر و مادر) بآنها تحمیل شده است. مثلاً در مورد انتخاب کار و حرفه معمولاً پدر و مادر ایرانی کودک را در انتخاب کاری که مورد علاقه او میتواند باشد آزاد نمیگذارند (و همانطور که اشاره کردیم اصولاً مانع از این میشوند که کودک ذوق و سلیقه مختلف خود را پرورش دهد) بلکه بعکس نظر خود را که موافق تجربیات شخصی خود آنهاست و ممکنست مطابق با احتیاجات ذاتی و فعلی فرد یا اجتماع نباشد بکودک تحمیل مینمایند. فرض کنیم پدر دوستی دارد که پزشک است و از این راه درآمد سرشاری تحصیل میکند توجه باین نکته او را وایسازد که مثلاً بخاطر نفع مادی حرفه پزشکی را «بهترین کار و حرفه» بداند و از ابتدای کودکی، برای فرزندش از مزایای پزشکی سخن بگوید و باو تحمیل کند که این رشته را انتخاب نماید. فرزند نیز تحت تلقینات مداوم پدر و مادر رشته پزشکی را انتخاب میکند. در حالیکه ممکن است علاقه باطنی و استعدادش واقعاً در نقاشی یا موسیقی یا هنر تأثیر باشد. باین ترتیب کار و حرفه‌ای را برای تمام عمر خود انتخاب میکند که مطابق میل و علاقه اش نیست و بهمین جهت از انجام آن احساس خستگی و کدورت میکند و این دلسردی جنبه کلی زندگی گانش میگردد. (۲) درباره سایر مسائل زندگی نیز

۱ - افرادی که در خانواده‌های پرورش می‌یابند که بعلل اقتصادی یا توجه و آگاهی پدر و مادر مستقل و مثبت باریا پیدا از تضاد این تربیت مخرب آسوده و فارغ هستند تاریخ ایران را که ورق سیزیم معمولاً بزرگترین رهبران از خانواده‌های پائین بوده با استقلال و اعتقاد کامل کوشیده و وضع آشفته کشور ما را سروسامانی بخشیده‌اند.

۲ - البته انتخاب رشته‌هایی که مورد علاقه نیست معمولاً علل قضاوت دیگر نیز دارد، مثلاً عدم توانائی اقتصادی، عدم امکان ورود بدانشکده مورد علاقه و یا وجود افکار غلط اجتماعی نسبت به حرفه‌ای که مورد علاقه واقعی فرد است (مثل اینکه هنوز اکثریت مردم مانسبت به هنرپیشه و موسیقیدان نظر مناسبی ندارند) و سایر عوامل اقتصادی و اجتماعی، ولی ما فعلاً در مقام بیان تأثیر خانواده ایرانی در این مورد هستیم.

چون پایه آنرا پدر و مادر شخص سیریزند و هم آنها راه حلهائی را برای او انتخاب میکنند ، خود شخص بیعلاقه و بی تفاوت میشود و نمیتواند از جنبه های مختلف زندگی لذت برد . یعنی در واقع احساسات ، افکار و اعمال او تجلی خواست ها و علایق خود او نبوده عکس العمل های اتوماتیک یا « بازتاب های شرطی » او در مقابل شرایط و عوامل معین میباشد . و این بازتابها همانهایی است که خانواده ایرانی با محدود ساختن حوزه فکر و عمل کودک و تحمیل عقاید ثابت و کهنه ، در او ایجاد کرده اند . باین ترتیب حتی زن گرفتن و شوهر کردن نیز - آنطور که ذکر شد - بجای آنکه نتیجه انتخاب و تصمیمی مبتنی بر مطالعه و اندیشه منطقی باشد یک بازتاب شرطی میشود که شخص در سن معین و در شرایط معین از خود بروز میدهد . همینطور سایر امور از ابتدا بوسیله خانواده (که خود نماینده و عامل اجتماع است) بفرد تحمیل میشود و صاحب احساساتی است و اعمالی را انجام میدهد که متعلق بخود او نیست . او برده و امر مجری امیال و خواست های دیگران است که جزئی از « وجدان » خود او شده ضمانت اجرایی درونی یافته اند باین جهت طبیعی است که غالباً اکثر افراد ما از کارشان بیزار باشند ، از خوردن غذا یا تماشای زیبایی و شنیدن صدا های خوب لذت نبرند و بطور کلی معنی و ارزشی برای زندگی قائل نباشند .

نتیجه دیگر مستقل بار نیامدن کودک در خانواده و اجتماع آنست که فرد حس مسئولیت را نیز فاقد میباشد . چه مسئولیت هم احتیاج به پرورش دارد و همانطور که گفته شد باید کودک را طوری بار آورد که خود مستقلاً مسئول عده ای از امور خود باشد و بتدریج که استقلال او زیادتر میشود مسئولیت نیز دامنه اش گسترش یابد . یعنی در واقع وجود مسئولیت مشروط بوجود استقلال و اختیار است چه منطقی برده را نمیتوان مسئول افکار و رفتار ارباب او دانست . اگر کودک را طوری بار آورند که در کلیه امور (حتی انتخاب حرفه و همسر) متکی به پدر و مادر باشد زمینه ای باقی نخواهد ماند که او خود را در آن مسئول حس کند . یعنی در حقیقت مسئول زندگی غالب مردم ما پدران و مادران هستند و پس از آنکه نفوذ آنها در فرد کاسته شد یا از میان رفت ، چون حالت اتکاء و عدم مسئولیت جزء طبیعت و روحیه فرد شده ، او در کلیه روابط ، اجتماعی نیز مجبور است که بدیگران اتکاء داشته باشد و قادر بدرک و قبول مسئولیت های فردی و اجتماعی خود نیست . یکی از آثار این طرز روحیه آنست که اکثر مردم ما همیشه عذر و گناه را بگردن دیگران نهاده ، در خارج وجود خود قرار میدهند . یعنی بر حسب سورد مشلا همسایه منزل ، راننده تا کسی ، مدیر اداره و بالاخره حکومت را مسئول کلیه ناراحتی ها و گرفتاری های روزمره خود میدانند حتی در مورد عکس العمل هایی که نتیجه سوء رفتار اجتماعی خود آنها ، از قبیل نادرستی و کژی و تجاوز است . در حالیکه در حقیقت مسئول خود آنها هستند که اولاً تا اندازه ای که در حدود قدرتشان بوده در زندگی شخصی خود صحت و سلامت را رعایت نکرده اند و بعکس تا حدی که توانسته اند بیکدیگر تجاوز و تعدی هم نموده اند ، وثانیاً اگر واقعاً بیعدالتی و تجاوزی نسبت بانها بعمل آمده بان تن داده در صدد اصلاح و رفع آن بر نیامده اند .

نتیجه دیگر این احتیاج باتکاء آنست که افراد ما در عقاید و رفتار خود همیشه متزلزل هستند و بآنچه میخواهند و میکنند واقعاً ایمان ندارند . و این تزلزل فکر و عقیده و این

عدم اعتماد به نفس باعث میشود که ضمناً در عقاید خود متعصب و « شخصی » باشند و نسبت با سربطور صحیح از روی واقع بینی قضاوت ننمایند. باین ترتیب در ایران غالباً افراد بیکوشند تا نظر وسیل خود را بدیگران تحمیل کنند و هر رأی و نظر دیگری را بطور غیر منطقی و بدون استدلال ذهنی یا لفظی رد نمایند. مثلاً اگر من معتقد هستم که فلان شاعر بهترین شاعر است یا فلان رشته مطالعه بهترین رشته میباشد دیگر بهیچوجه حاضر بقبول این امر نیستم که شاعر دیگری از جهت دیگری امتیاز دارد و فلان رشته تحصیل از جهت فلان نظر اهمیت فوق العاده ای را دارا میباشد. عبارت دیگر ما چون کودکان (یعنی افراد « نابالغ ») احساس ، فکر و اراده خود را بطریق غیر منطقی بعالم خارج منعکس ساخته آنرا نسبت به همه افراد و همه شرایط تعمیم میدهیم و یک امر شخصی و فردی را عمومی فرض میکنیم و از این امر غافلیم که کلیه احساسات و تجربیات نسبی و مشروط به ذات و طبیعت عامل حس و تجربه کننده یعنی فرد میباشد که بعلت سوابق ارثی و خانوادگی و اجتماعی مختلف وجودی کاملاً مجزا و ممتاز است و با سایرین تفاوت دارد. باین ترتیب همیشه سعی میکنیم که فکر و اراده خود را بکرسی بنشانیم و بدیگران تحمیل نمائیم. آیا یاد دارید که جمله « من اشتباه کرده ام » را که باید یکی از طبیعی ترین گفته های بشری باشد که همیشه در معرض ارتکاب خطا و اشتباه است ، از دهان دوستان و آشنایان خود شنیده باشید؟! وقتی من در دانشگاه کلمبیا تحصیل میکردم یکروز جلسه بحث و مشاوره ای بود که در آن « ترومن » رئیس جمهور سابق آمریکا نیز شرکت داشت. « ترومن » که همراه چهار نفر دانشجو اطراف میزی روی صحنه سالن نشسته بودند ضمن نطق خود بر حسب اقتضاء اشاره کرد که فلان شخص معروف که در دادگاه محاکمه میشد به گناه خود اعتراف کرد و دادگاه او را محکوم نمود پس از خاتمه بیانات او یکی از دانشجویان که در سالن نشسته بود از پشت صحنه بروی آن داخل شده کاغذی را به « ترومن » داد. او نیز کاغذ را خواند ، از جا برخاست و گفت که من در صحبتم اشتباهی کرده ام. گفته بودم که فلان شخص اعتراف کرده و محکوم شد در حالیکه یکی از دانشجویان اکنون با اطلاع من رساند که او اعترافی نکرده بود و دادگاه خود برطبق اسناد و دلایل دیگر او را محکوم ساخته است. من ضمن تشکر از این آقای دانشجو نظر شما را باین اصلاح جلب میکنم. اگر طرز رفتار و روحیه مثل دیگر اینگونه است ما متأسفانه بعلت کمبودیهای درونی و احساس حقارت و عدم اتکاء بنفسی که داریم ، کاملاً بعکس بوده هیچگاه نمیخواهیم و نمیتوانیم به اشتباه ، خطا و جهل خود در موردی اعتراف کنیم. در این مورد از عالی و دانی همه شبیه هستیم ، همیشه حرفهایمان درست است ، راجع بکلیه امور اطلاع و ائق داریم و در هر مسئله و مطلبی میتوانیم اظهار فضل و دانش کنیم! و البته این روحیه که در واقع نادیده انگاشتن و بی احترامی نسبت به عقیده و احساس سایرین است نمیتواند سهمی در ترقی یک ملت داشته باشد و بعکس باعث ایجاد تفرقه ، اختلاف و ناراحتی های فردی و اجتماعی میگردد.

نادرستی هائی که در اغلب دستگاههای اداری ما وجود دارد، البته از علل مختلف اجتماعی و اقتصادی نتیجه میشود و ما راجع به این عمل بعدها بیشتر صحبت خواهیم کرد و لم، غیر مستقل بار آمدن افراد و اتکاء خارج از حد آنها به اموری خارج از نفس خود ، یکی

از علل عمده این فساد میباشد. وقتی نظر و توجه افراد از روش زندگانی سالم و سعادت‌مند منحرف شد و به مظاهر زندگانی تجملی و هم‌چشمی با سایر افراد متمایل گردید در اینصورت برای تأمین وسائل زندگانی مجلل‌تر مسکنست از نادرستی و فساد هم‌ابائی نداشته باشد. اگر فردی بعلت عقده حقارت و عدم اعتماد و اتکاء بنفس، وجود خود را بدون اتوسبیل، مقام، لباس شیک و سایر لوازم غیرضروری ناقص و ناچیز فرض کند (و متأسفانه بعلت شرایط مختلف اجتماعی و اقتصادی بیشتر مردم این حالت را دارند) در اینصورت تأمین این وسائل و لوازم بھر طریق که ممکن باشد، از احتیاجات روانی او خواهد بود.

وبالاخره نتیجه دیگر تربیت خانواده‌های ایرانی و بارآوردن افرادی غیر مستقل و غیرمسئول، ارتکاب جرائم و اعمال ضد اجتماعی است. چه مراعات و احترام نسبت بقواعد و رسوم اجتماعی بستگی باین دارد که شخص بتواند مسئولیت فردی و اجتماعی خود را درک کند، خواست‌ها و سلائیق خود را محترم بشمارد و بهمین علت و از آنرو که میخواهد سایرین نیز تمایلات و عقاید او را محترم داشته باشند، او نیز متوجه خواست‌های سایرین باشد و آنها را مراعات کند و محترم دارد. بعلاوه «مسئولیت» که با «رشد» کامل عاطفی بوجود میآید باعث میشود که فرد نسبت بافکار و رفتار خود خوب اندیشه کند و همیشه نتایج عمل خود را بسنجد. فرد مسئول خوب متوجه است که تجاوز بحقوق سایرین یا ارتکاب یک جرم قانونی ایجاد عکس‌العملهای فردی، اجتماعی قانونی شدید علیه او خواهد کرد و چون زندگانش را دوست میدارد و هدفش را میشناسد سعی میکند در مظان سوء شهرت یا مجازات واقع نگردد. ولی فرد غیرمسئول - مثل غالب جوانان نازپرورده ما که همیشه پدر و مادر «غصه» ناراحتی‌هایشان را میخورند - از ارتکاب جرائم، از اعتیاد به مواد مخدره کشنده و انجام سایر اعمال ضد اجتماعی احساس لذت تلخی میکنند و بایک تیر دو نشان میزنند: هم میخواهند وجود فشرده و معذب خود را که مقید به زنجیرها و بندهای متعدد تربیت خانوادگی و اجتماع ماست باین ترتیب آزاد سازند و بعلت ساختمان شخصیت و روانشان این آزادی را فقط با شورش و درهم ریختن هرگونه قید و بند (که قانون مهمترین آنها میباشد) تجلی میدهند، و از طرف دیگر باین شکل از پدر و مادر خود نیز که واقعاً در حقیقت خیانت کرده اجازه نداده‌اند که شخصاً ذوق، سلیقه و خواست‌های مختلف خود را پرورش داده مستقل، متکی بنفس و آزاده بارآیند، انتقام میگیرند. چه خوب میدانند که پدر و مادر بدین وسیله کاملاً ناراحت و معذب خواهند شد و لااقل بخاطر «آبروی» خود، دچار غم و اندوه خواهند گردید. اگر هم پدر و مادر موجود نباشند ارتکاب جرم به آن قسمت از «وجدان» فرد که در واقع جانشین پدر و مادر و خواست‌ها و تمایلات آنهاست اجازه میدهد که متأثر شده بخاطر فرد دلسوزی کند. بدین ترتیب اکثر افراد ایرانی با ارتکاب خطا و اشتباه همیشه از کار و زندگانی خود ناله دارند، دلشان بحال خودشان میسوزد و سعی می‌کنند جلب ترحم سایرین را نیز بنمایند. این احساس ترحم نسبت بنفس و جلب ترحم سایرین هم از علائم «عدم رشد» و از علل بیماریهای مختلف روانی (منجمله سادیسم و ماسوشیسم خفیف و شدید که بصور مختلف تجلی میکند) و ارتکاب جرائم میباشد.